حدیث جابر در رابطه با چگونگی حجة الوداع

از جعفر بن محمد از پدرش روایت است که می گوید: «نزد جابر بن عبدالله رضی الله عنهما رفتیم. وی از ما خواست تا خودمان را معرفی کنیم تا اینکه نوبت من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین هستم. او دستش را به سوی سرم پایین آورد و نخست دکمه ی اول پیراهنم را باز نمود؛ سپس دکمه ی بعدی را باز نمود و دستش را روی سینه ام گذاشت و به من که در آن هنگام نوجوان بودم، گفت: ای برادرزاده ام، خوش آمدی. هرچه می خواهی بپرس. او نابینا بود و من از او مسائلی پرسیدم. آنگاه وقت نماز فرا رسید. پس او که خودش را در یک پارچه ی بافتنی پیچیده بود، برخاست و نماز را برای ما اقامه نمود. پارچه اش به اندازه ای کوتاه بود که هرگاه آن را بالای شانه هایش می انداخت، دو طرفش پایین می افتاد. و این درحالی بود که ردای او کنارش بالای جالباسی آویزان بود. من گفتم: درباره ی حج رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم بگو. او نُه انگشت دستش را بست و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نُه سال در مدینه ماند بدون اینکه حج نماید. آنگاه در سال دهم، اعلان نمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حج می رود. لذا جمع کثیری به مدینه آمدند. همگی می خواستند به رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدا نمایند و مانند ایشان عمل کنند. به هر حال، ما با ایشان براه افتادیم تا اینکه به ذو الحلیفه رسیدیم. در آنجا اسماء دختر عُمیس رضی الله عنهما محمد بن ابی بکر را وضع حمل نمود و قاصدی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد که: چکار کنم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اغْتَسِلِي وَاسْتَثْفِرِي بِثَوْبٍ وَأَحْرِمِي»: «غسل کن، پارچه ای استفاده کن و احرام ببند». آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم دو رکعت نماز در مسجد خواند و بر شترش قصواء سوار شد تا اینکه به بیداء رسید. در آنجا من نگاهی انداختم تا جایی که با چشم قابل مشاهده بود، روبرو، پشت سر، سمت راست و سمت چپش را جمعیت سواره و پیاده فرا گرفته بود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان ما بود و قرآن بر ایشان نازل می شد و تفسیرش را خوب می دانست و هر عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام می داد ما نیز انجام می دادیم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم لبیک یکتاپرستی سر داد و فرمود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ، وَالْمُلْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ». و مردم با کلماتی که امروزه لبیک می گویند، لبیک گفتند. (اشاره به بعضی از الفاظ لبیک که از برخی صحابه نقل شده است). و رسول الله صلی الله علیه وسلم به هیچیک از الفاظ آنها ایراد نگرفت ولی بر تلبیه خود پایبند بود. جابر رضی الله عنه می گوید: ما فقط قصد انجام حج داشتیم و از عمره اطلاعی نداشتیم تا اینکه همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم به خانه ی الله آمدیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم رکن حجر الاسود را استلام نمود (روی آن دست کشید) و در سه شوط اول، گام های نزدیک به هم و تندی برداشت (رمل نمود) و در چهار شوط دیگر به صورت عادی راه رفت. سپس بسوی مقام ابراهیم علیه السلام حرکت کرد و این آیه را خواند: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى» [بقره: 125] «مقام ابراهیم را نمازگاهی برای خویش انتخاب کنید» و مقام را بین خود و خانه قرار داد (و دو رکعت نماز خواند). جعفر می گوید: پدرم گفت: مطمئنم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می کرد که ایشان در آن دو رکعت، سوره های کافرون و اخلاص را خواند. سپس دوباره نزد حجر الاسود برگشت و آن را استلام نمود. آنگاه از دروازه به سوی صفا خارج شد. هنگامی که به صفا نزدیک شد، این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللهِ» [بقره: 158] «همانا صفا و مروه از نشانه های الهی هستند» و فرمود: «أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ»: «با همان چیزی که الله آغاز نموده، آغاز می کنم». به همین خاطر سعی را از صفا آغاز نمود و به اندازه ای بر آن بالا رفت تا اینکه کعبه را مشاهده نمود. آنگاه رو به قبله ایستاد و بعد از بیان یگانگی و بزرگی الله متعال فرمود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ»: «هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد؛ او یکتا است و شریکی ندارد؛ پادشاهی و حمد و ثنا فقط از آن اوست؛ او بر انجام هر کاری تواناست؛ هیچ معبودی بجز الله یگانه وجود ندارد؛ وعده اش را عملی نمود، بنده اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی شکست داد». سپس دعا نمود و در این میان، کلمات فوق را سه بار تکرار نمود. آنگاه بسوی مروه به راه افتاد تا اینکه به وسط وادی رسید؛ در آنجا دوید تا اینکه صعود آغاز

شد. آنگاه به صورت عادی راه رفت تا اینکه به مروه رسید؛ پس همان کارهایی را که بالای صفا انجام داده بود، بالای مروه نیز انجام داد. و در آخرین سعی، بالای مروه فرمود: «لَوْ أَنِّي اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَمْ أَسُقْ الْهَدْيَ، وَجَعَلْتُهَا عُمْرَةً، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَيْسَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَحِلَّ، وَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً»: «اگر آنچه اکنون می دانم، ابتدا می دانستم، هدی (شکرانه) با خود نمی آوردم و این (اعمالم) را عمره قرار می دادم. پس هریک از شما که هَدی با خود همراه ندارد، از احرام بیرون بیاید و آن را عمره به حساب آورد». در این هنگام سراقه بن مالک بن جعشم برخاست و گفت: آیا این کار، ویژه ی این سال ماست یا همیشگی است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم انگشتان یک دستش را در دست دیگرش برد و دو بار فرمود: «دَخَلَتْ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ»: «عمره در حج داخل شده است». و افزود: «لَا بَلْ لِأَبَدٍ أَبَدٍ»: «نه، برای همیشه و ابدی است». علی رضی الله عنه شتران رسول الله صلی الله علیه وسلم را از یمن آورد و متوجه شد که فاطمه جزو کسانی است که از احرام بیرون آمده، لباس رنگ شده پوشیده و چشمانش را سرمه نموده است. پس این کار فاطمه را نپسندید و انکار نمود. فاطمه رضی الله عنها گفت: پدرم مرا به انجام این کار دستور داده است. راوی می گوید: بعد از آن، علی در عراق سخنرانی نمود و گفت: «آنگاه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و فاطمه را به خاطر کاری که انجام داده بود سرزنش کردم. در عین حال از رسول الله صلی الله علیه وسلم آنچه را که فاطمه از ایشان نقل کرد، سوال نمودم و به ایشان گفتم که من از فاطمه به خاطر این کارش، انتقاد کردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَدَقَتْ صَدَقَتْ، مَاذَا قُلْتَ حِينَ فَرَضْتَ الْحَجَّ؟»: «فاطمه راست گفته است؛ راست گفته است. تو هنگام نیت حج چه گفتی؟» علی می گوید: گفتم: پروردگارا، من به همان نیتی احرام می بندم که پیامبرت احرام بسته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَإِنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ فَلَا تَحِلُّ»: «من هدی همراه خود آورده ام. پس تو از احرام بیرون نیا». راوی می گوید: شترانی را که علی رضی الله عنه به عنوان هدی، همراه خود از یمن آورده بود و شترانی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خود آورده بود، در مجموع، صد شتر بودند. به هر حال، بجز رسول الله صلی الله علیه وسلم و کسانی که همراه خود هدی آورده بودند، سایر مردم موهای شان را کوتاه کردند و از احرام بیرون آمدند. و روز هشتم (ذوالحجه) برای حج، احرام بستند و به سوی منا حرکت کردند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم مسیر را سواره طی نمود و نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح (روز بعد) را در منا خواند و مقداری صبر نمود تا اینکه خورشید طلوع کرد. آنگاه دستور داد تا در نَمِره خیمه ای مویین برایش بر پا کنند. بعد از آن به راه افتاد. قریش مطمئن بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مشعر الحرام، همان جایی که آنان در دوران جاهلیت توقف می کردند، توقف می نماید؛ اما رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشعر الحرام عبور نمود و به عرفه رسید. در آنجا دید که خیمه را برایش در نَمِره برپا کرده اند. لذا در آنجا توقف نمود تا اینکه خورشید مائل گردید. در این هنگام، دستور داد تا شترش قصواء را برایش پالان کنند. آنگاه به وسط وادی (عُرنه) آمد و برای مردم سخنرانی نمود و فرمود: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْضُوعٌ، وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ، وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ، كَانَ مُسْتَرْضِعًا فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلَتْهُ هُذَيْلٌ، وَرِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، وَأَوَّلُ رِبًا أَضَعُ رِبَانَا رِبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُونَهُ، فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبَرِّحٍ، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ، كِتَابُ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ»: «همانا مال و جان شما مانند این روز، این ماه و این سرزمین، محترم هستند؛ بدانید که همه ی امور جاهلیت را زیر پا گذاشتم؛ قتل های دوران جاهلیت، نادیده گرفته می شوند. و اولین خونی که از خون های مان گذشت می نمایم، خون ربیعه بن حارث است؛ او به هدف شیرخوارگی در قبیله ی بنی سعد، به سر می برد که توسط قبیله ی هذیل کشته شد. رباهای دوران جاهلیت نیز نادیده گرفته می شوند. و اولین ربایی که از رباهای مان گذشت می نمایم، ربای عباس بن عبدالمطلب است. همانا همه ی آن، بخشیده شده است. درباره ی زنان از الله بترسید. زیرا شما آنان را با عهد و پیمان الله به عقد خود در آورده اید و طبق شریعت الهی، شرمگاه های شان را برای خود حلال ساخته اید. یکی از حقوق شما بر آنان این است که کسی را که دوست ندارید به خانه های تان راه ندهند. اگر این کار را کردند، آنان را تنبیه کنید نه تنبیهی بسیار سخت. و حق آنان بر شما این است که آنان را بخوبی و به اندازه ی توان، خوراک و پوشاک بدهید. همانا در میان شما چیزی به جا گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید، گمراه نمی شوید. و آن کتاب الله است. از شما در مورد من (روز قیامت) خواهند پرسید؛ چه جوابی می دهید؟». صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند: گواهی می دهیم که شما پیام را رساندید، امانت را ادا کردید و نصیحت نمودید. در

این هنگام، رسول الله صلی الله علیه وسلم که انگشت سبابه اش را بسوی آسمان بلند می نمود و مرتب به سوی مردم اشاره می کرد، فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، اللَّهُمَّ اشْهَدْ»: «پروردگارا، گواه باش، پروردگارا، گواه باش». و این جمله را سه بار تکرار نمود. سپس اذان و اقامه گفت و نماز ظهر را خواند. آنگاه، اقامه گفت و بدون اینکه میان نماز ظهر و عصر، نماز دیگری بخواند، نماز عصر را خواند. بعد از آن سوار بر مرکبش شد و شکم شترش را به سوی صخره ها (تخته سنگ های کوه رحمت) قرار داد طوری که راه افراد پیاده، روبرویش قرار گرفت و رو به قبله نمود. و همچنان ایستاد تا اینکه خورشید غروب کرد و زردی آن اندکی از بین رفت و قرص آن ناپدید گردید. و اسامه را پشت سرش سوار کرده بود. آنگاه حرکت نمود. رسول الله صلی الله علیه وسلم طوری مهار شتر را می کشید که سر شتر به قسمت جلوی پالان آن چسبیده بود (شتر را کنترل می نمود تا آهسته راه برود) و با دست راستش اشاره می نمود و می فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ السَّكِينَةَ السَّكِينَةَ»: «ای مردم، آرامش را حفظ کنید، آرامش را حفظ کنید». هرگاه به تپه های ریگ می رسید، اندکی مهار شتر را شل می نمود تا شتر بالای تپه برود. و اینگونه به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مزدلفه رسید؛ در آنجا با یک اذان و دو اقامه، نماز مغرب و عشا را خواند؛ بدون اینکه میان آنها نفلی بخواند. سپس دراز کشید تا اینکه فجر طلوع نمود. و هنگامی که صبح برایش هویدا گردید، نماز صبح را با اذان و اقامه خواند. آنگاه بر شترش قصواء سوار شد تا اینکه به مشعر الحرام آمد. در آنجا رو به قبله نمود و دعا کرد و تکبیر و لا اله الا الله گفت و یگانگی الله را بیان نمود و همچنان ایستاد تا اینکه هوا خوب روشن شد. و قبل از اینکه خورشید طلوع کند، حرکت نمود. این بار، فضل بن عباس را که دارای چهره ای سفید و زیبا بود و موهای زیبایی داشت، پشت سرش سوار نمود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم حرکت نمود، زنانی که می دویدند از کنار ایشان عبور کردند. و فضل شروع به نگاه کردن به آنان نمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را روی صورت فضل گذاشت و فضل چهره اش را به طرف دیگر برگرداند و نگاه می کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم چهره ی فضل را از آن طرف دیگر نیز برگرداند. ولی فضل از آن طرف دیگر نگاه می کرد. به هر حال، اینگونه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسیرش ادامه داد تا اینکه به وادی محسّر رسید. در آنجا اندکی شتر را تندتر راند. سپس راه وسطی را که به جمره ی بزرگ می رسد، در پیش گرفت تا اینکه به جمره ای که کنار درخت است (جمره ی بزرگ) رسید. پس آن را با هفت سنگ ریزه رمی نمود. و هنگام پرتاب هریک از آنها تکبیر می گفت. هر سنگریزه به اندازه ی باقلا بود که آن را از وسط وادی پرت می کرد. آنگاه به محل قربانی نمودن رفت و شصت و سه شتر را با دست (مبارکش) ذبح نمود. و بقیه ی شترها را به علی رضی الله عنه داد تا ذبح نماید. (مجموع آنها صد شتر بودند). و اینگونه علی را در هدیش، شریک نمود. سپس دستور داد تا از هر شتر، یک قطعه در دیگ بگذارند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی هر دو از گوشت و آبگوشت درست شده، میل نمودند. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شتر شد و به کعبه آمد و نماز ظهر را در مکه خواند. و در آنجا فرزندان عبدالمطلب را دید که کنار زمزم ایستاده اند و مردم را آب می دهند. پس فرمود: «انْزِعُوا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَوْلَا أَنْ يَغْلِبَكُمْ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ»: «ای فرزندان عبدالمطلب، آب بکشید؛ اگر بیم آن نمی رفت که مردم به شما هجوم آورند و خدمت آب دادن را از شما بگیرند، من هم همراه شما آب می کشیدم». پس آنان یک دلو آب به رسول الله صلی الله علیه وسلم تقدیم نمودند و ایشان از آن آب نوشید.

[صحیح است] [به روایت مسلم]

این حدیث شریف کیفیت حج رسول الله صلی الله علیه وسلم را بیان می کند و اینکه ایشان در سال ده هجری حج نمود و حج و عمره را با یکدیگر انجام داده و با خود قربانی آورده بود. و هیچکس مانند ایشان احرام نبست، مگر تعداد اندکی از صحابه که با خود قربانی آورده بودند، مانند علی بن ابی طالب رضی الله عنه. امام نووی رحمه الله در شرح خود بر صحیح مسلم می گوید: «حدیث جابر حدیث بزرگی است که در بر دارنده فواید متعدد و قواعد بسیار مهمی است. این حدیث را مسلم به تنهایی روایت نموده و بخاری در صحیح خود روایت نکرده است. ابوداود نیز همانند روایت مسلم را در کتابش آورده است. قاضی می گوید: مردم نکات و مباحث فقهی بسیاری از این حدیث برداشت نموده اند. و ابن منذر در این رابطه کتاب بزرگی تصنیف کرده و صد و پنجاه و چند مسئله فقهی را از آن استنباط کرده است و اگر بیشتر بررسی می کرد، نزدیک به همین تعداد مسئله فقهی دیگر را استنباط نموده و بر آن می افزود».